
میشائیل کلهاس

و سه داستان دیگر

هاینریش فون کلايست

مترجم

محمود حدادی



نشر ماه

تهران

۱۳۹۶

میشائل گلهاس اثر مستندانی بزرگترین درجه‌های
 ادبیات است. نو در همان صفحه‌های اول انگاری با یک
 جنس در میانه‌ی داستان و نایه پایان آن در مینگنی با
 این روند نفسی بر یک لحظه هم وقفه نمی‌کنی.
 هرمان هسه

درباره‌ی کلاسیست و آثارش

توماس مان

هاینریش فون کلاسیست، فرزند خانواده‌ی نظامی-اشرافی کلاسیست از بورگان اینلت
 برلین بود و گند جوانی بود تا چهارمیان کومکانه و رفقاری عجیب و نه چندان خوشایند
 افسردگی و عیوس و گد حرف، عاجز از کت و گوی ازاد سابه خاطر نفسی در اندام
 زبانی اش، نفسی که به کلام او، اگر که گاه در بحثی ادبیانه شرکت می‌جست، کشی
 خشک و نه چندان دلنشین بود.

فهرست

.....
۷	درباره‌ی کلاسیست و آثارش به قلم توماس مان
.....
۱۹	میشائل گلهاس
۱۰۹	گنده‌پیر لوکارنو
۱۱۳	زلزله در شیلی
۱۲۹	مارکوئیز فون ا...
.....
۱۶۹	پس‌گفتار مترجم
۱۸۱	سال‌شمار زندگی کلاسیست
.....

میشائیل کُلْهاس

بر ساحل رود هاوِل و در میانه‌ی قرن شانزدهم اسب‌فروشی زندگی می‌کرد از پشت مردی مدرس، و نامش می‌شائیل کُلْهاس، یکی از درستکارترین و هم‌زمان هراس‌انگیزترین انسان‌های روزگار خود، نادره‌مردی که تا به سی‌امین سال زندگی‌اش می‌شد نمونه‌ی شهروندی نیک و پسندیده‌اش بشمار می‌رفت و در دهی که هم‌امروز هم به نام اوست اسب پرورش می‌داد و با این حرفه نانی و آرامشی داشت و در خداترسی خود بچه‌هایی را که زنش برایش می‌آورد با صدق و سخت‌کوشی بزرگ می‌کرد و در همه‌ی همسایگانش نبود حتی یک نفر هم که شیرینی خیرخواهی یا انصاف او را نچشیده باشد. خلاصه آن‌که جهان بی‌شک از این مرد به نیکی یاد می‌کرد اگر که وی در فضایل خود به راه افراط در نمی‌غلتید. اما حق خواهی‌اش او را راززن و قاتل کرد.

کلهاس یک روز با گله‌ای کوچک از اسبانی جوان، پرورده و شاداب از امیرنشین زادگاهش بیرون آمد و هم در آن حال که خاموش در اندیشه‌ی کاریست سودی بود که از فروش آن‌ها امید عایدی‌اش را داشت: در خیال آن‌که سهمی را به شیوه‌ی پیشه‌ورانِ صالح دستمایه‌ی آینده کند و سهمی را هم خرجِ راحتِ روزش، به ساحل رود اَلْب رسید و در مقابل قلعه‌ای پرهیبت در امیرنشین زاکسن، به راهبندی برخورد که پیش‌تر در این راه ندیده بودش. همان لحظه داشت رگباری تند